

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

عرض شد که **فاضل تونی** فرموده‌اند دو شرط دیگر برای اجرای برائت وجود دارد. شرط اول این بود که از اجرای برائت حکم الزامی به وجود نیاید و الا برائت جاری نیست مثلهایی زدند. عرض کردیم که این شرط قابل قبول نیست و ما دلیلی بر اعتبارش نداریم به خاطر اینکه تولید حکم الزامی از اجرای برائت سه حالت ممکن است داشته باشد:

قسم اول: اطراف علم اجمالی است که **فاضل تونی** مثال زدند. آنجا جلسه قبلی اشاره کردیم عدم اجرای برائت به دلیل دیگر است و ربطی به این مطلب ندارد. اگر برائت در هر دو طرف علم اجمالی اجرا شود مخالفت قطعی با علم اجمالی است، در یک طرف هم ترجیح بدون مرجح هست لذا برائت جاری نمی‌شود لذا ربطی ندارد که حکم الزامی تولید شود یا نشود.

قسم دوم: گاهی برائت جاری می‌شود و اجراء برائت موضوع درست می‌کند برای یک حکم دیگر و این ترتب حکم بر اجرای برائت یک ترتب عقلی است. در این صورت هم اجرای برائت مشکلی ندارد و محذوری به وجود نمی‌آورد.

مثال: در باب دوران امر بین متزاحمین که یکی اهم است و دیگری مهم و امثال هر دو ممکن نیست. شبهه‌ای نیست در این که اگر اهم فعلی باشد نوبت به فعلیت مهم نمی‌رسد حالا گاهی مثال زده می‌شد پزشک فوق تخصصی که صدها نفر را می‌تواند نجات بدهد، این پزشک در حال غرق شدن است با یک انسان عادی، مکلف هر دو را نمی‌تواند نجات بدهد، اهم و مهم پیدا می‌شود تا امر به اهم فعلی باشد نوبت به مهم نمی‌رسد. هر دو تکلیف هم فعلی نیست چون طلب ضدین است و طلب ضدین از مولای حکیم در آن واحد محال است **«الضدان لا یجتمعان»**.

اینجا دقت کنید اگر در مقام فرض مکلف شک کند در بقاء اهم یا به هر صورتی شک در اهم داشته باشد و مجرا برائت باشد اینجا اصل برائت از وجود اهم جاری کرد وجوب مهم فعلی می‌شود اجرای برائت سبب شد یک حکم الزامی تولید شد.

به **فاضل تونی** عرض می‌کنیم چه مشکلی دارد چرا برائت جاری نشود به چه محذوری؟

دو توهّم و دو شبهه اینجا برای عدم اجرای برائت متصور است:

شبهه اول: مطلبی که یکی از شاگردان **امام خمینی** در مباحث اصولی‌شان دارند. ایشان می‌فرمایند اگر اجرای برائت سبب شود به ترتب عقلی یک تکلیفی به عهده انسان بیاید، این اثر عقلی اصول عملی است و می‌شود اصل مثبت. اصول عملی لوازم عقلی‌شان را اثبات نمی‌کنند، اصل مثبت حجت نیست، اینجا کلام **فاضل تونی** درست است. اگر اصل عملی جاری شد بر اصل برائت مترتب شد یک حکم الزامی و ترتب حکم عقل بود عقل می‌گوید حالا که اهم فعلی نیست نوبت به مهم رسیده این به خاطر جریان اصل برائت است گویا لازمه عقلی اصل برائت است.^۲

عرض می‌کنیم که این بیان قابل قبول نیست. توضیح مطلب این است که اگر موضوع ما مرکب باشد از دو جزء، یک جزء موضوع با دلیل ثابت شود، اماره باشد یا اصل عملی باشد و جزء دوم موضوع بالوجدان ثابت شود آنجا اصل عملی جاری می‌شود اصلاً اصل مثبت نیست این محقق حفظه الله این کبرای کلی را هم قبول دارد.

حالا اینجا وجوب مهم، چه وقت مهم بر من فعلی می‌شود؟ وقتی است که دو رکن باشد یک: وجوب اهم فعلی نباشد. دوم: موضوع وجوب مهم ثابت باشد و باقی باشد. اگر ما وجوب اهم را مرتفع کردیم با یک اماره و یا یک اصلی، موضوع وجوب مهم وجدانا باقیست اینجا وجوب مهم ثابت می‌شود اصل مثبت هم نیست.

در اینجا اصل برائت می‌گوید این اهم موضوعش منتفی است تمام شد حالا یا انتفاع موضوعی با اصل موضوعی یا انتفاع حکمی فرقی نمی‌کند به هر شکلی باشد موضوع اهم منتفی شد به کمک اصل برائت، وجدانا موضوع مهم هست، موضوع مهم بدون مزاحم که باشد وجوب مهم ثابت می‌شود ربطی به اصل برائت ندارد این جزء دیگر موضوع است وجدانا ثابت است. لذا در مثال متزاحمین درست است اصل برائت جاری می‌شود نتیجه‌اش می‌شود وجوب مهم چون وجوب اهم نفی شد ولی لازمه عقلی اصل برائت نیست در حقیقت اصل برائت یک جزء موضوع را درست می‌کند و می‌گوید اهم واجب نیست موضوع مهم ثابت است حکم می‌آید روی موضوع قرار می‌گیرد اصل مثبت نیست.

^۱ - جلسه ۵۰ - مسلسل ۲۶۵ - شنبه - ۱۴۰۰/۱۰/۲۵

^۲ - مقرر ظاهراً مقصود این عبارت است المحصول في علم الاصول ؛ ج ۳ ؛ ص ۶۳۳: «أقول: إنّ ترتّب حکم علی حکم علی أقسام نشیر إليها: ۱ ما إذا لم یکن بین الحکمین ترتّب شرعی كما فی الأمثلة التي ذکرها الفاضل التونی، فإنّ الترتّب عقلی لأجل وجود العلم الإجمالي بوجود النجاسة بین الإنانین یحیث یكون نفیها عن أحدهما مستلزماً عقلاً لثبوتها فی الإناء الآخر، كما أنّ نفی تقدّم أحد الأمرین مستلزم لتقدّم الآخر للعلم بتقدّم أحدهما».

شبهه دوم: گفته شود اجرای برائت و در نتیجه اثبات یک حکم الزامی خلاف امتنان است، حدیث رفع در مقام امتنان است. حدیث رفع جاری کنید و یک حکم الزامی هم به دوشتان بیاورید خلاف امتنان می‌شود.

پاسخش این است که ثبوت این حکم و تولیدش از اصل برائت نیست. در همین مثال متزاحمین امر به مهم بوده به خاطر مانعی فعلی نبوده، اصل برائت آن مانع را برطرف کرد فعلیت خود به خود می‌آید ربطی به اصل برائت ندارد موضوع مهم ثابت است.

قسم سوم: ترتب، ترتب شرعی باشد اصل برائت به ترتب شرعی یک حکم شرعی ثابت می‌کند اینجا هم محذوری ندارد.

مثال: زید مخارج حج را دارد لکن شک دارد آیا دین حال دارد تا مانع از حج بشود یا دین حال ندارد؟ فرض کنید فحص کرد دید دین حال ندارد اصل برائت جاری کرد از دین، اینجا شارع مقدس می‌گوید پس حج بر تو واجب است باید به حج بروی اینجا هم مشکلی ندارد. وجه آن این است که موضوع وجوب حج دو رکن داشت یکی داشتن مخارج حج و یکی نداشتن دین حال. جزء موضوع را اصل برائت ثابت کرد دین حال ندارم موضوع دیگر بالوجدان ثابت است که بالوجدان مخارج حج را دارم و بالتعبد دین حال ندارم حالا موضوع وجوب حج ثابت است لذا حج بر من واجب است.

خلاصه کلام: شرط اول **فاضل تونی** که فرموده‌اند از جریان اصل برائت حکم الزامی لازم نیاید و الا اصل برائت جاری نیست این شرط دلیلی بر اعتبارش ندارد.

شرط دوم: که ایشان مطرح کرده‌اند این است که فرموده‌اند برائت آنجا جاری می‌شود که از اجرای برائت ضرر بر غیر لازم نیاید و الا اگر از اجرای برائت ضرر به غیر لازم آمد اصل برائت جاری نمی‌شود. سه مثال را دقت کنید تا بعد بررسی کنیم.

مثال اول: زید درب قفس پرنده را باز کرد یا عمداً یا خطأً، پرنده فرار کرد اگر اشتباه کرده شک دارد آیا ضامن است یا نه؟ اصل برائت از ضامن جاری کند. **فاضل تونی** می‌گوید جریان اصل برائت ضرر بر غیر است لذا جاری نمی‌شود.

مثال دوم: گوسفند عمرو بره‌ای دارد که شیر می‌خورد، زید گوسفند را حبس کرد بره شیر ندارد بخورد و از بین رفت، حالا خطا یا عمداً شک دارد ضامن است یا نه؟ **فاضل تونی** می‌گوید اگر اصل برائت از ضامن جاری کند ضرر بر غیر است لذا اصل برائت جاری نمی‌شود.

مثال سوم: عمرو را حبس می‌کند دابه‌اش (حیوانش) فرار می‌کند آیا زید که عمرو را حبس کرده ضامن دابه‌اش هست یا نه؟ شک دارد اصل برائت از ضامن جاری کند ضرر به عمرو است چون ضرر به عمرو است اصل برائت جاری نمی‌شود.

این خلاصه کلام **فاضل تونی** است **شیخ انصاری** و جمعی از محققین کلامی دارند که خواهد آمد.